



## پیغام عشق

قسمت دویست و هجدهم





خانم بہار



- خلاصه ابیات مثنوی و دیوان غزلیات برنامه ۸۵۳ -

هر که بستاید تو را، دشنام ده  
سود و سرمایه به مفس و ام ده

- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۳۰ -

هر کس که تو را ستایش، تحسین و تایید کند و با این کار تو را به من ذهنی که عاشق تایید و توجه است  
بکشاند، دشنامش بده؛ یعنی این شیرینی مسموم تاییدات مردم را نخواه و سود و سرمایه تایید، توجه و  
بزرگ شدن را به من ذهنی فقیر وام بده.

دیو چون عاجز شود در افتتان  
استعانت جوید او زین انسیان

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱  
استعانت: یاری؛ افتتان: فتنه‌انگیزی-

وقتی شیطان از گمراه کردن شما که می‌خواهید فضا را باز کرده و من‌ذهنی را بیندازید عاجز و ناتوان می‌شود، از من‌های ذهنی که از جنس انسان هستند کمک می‌گیرد که شما را از ادامه کار روی خودتان بازدارد.

که شما یارید با ما، یاری  
جانب‌مایید جانب، داری

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۲

ای من‌های ذهنی، شما یار ما و طرفدار ما هستید؛ به ما یاری رسانید و از ما طرفداری کنید، این شخص دارد به حضور می‌رسد، به او حمله کنید و او را به واکنش وادارید.

تا کُنّی مَرِّ غَیْرِ رَا حَبْرَ و سَنّی  
خویش را بدخو و خالی می کنی

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶  
حَبْر: دانشمند؛ دانا؛ سَنّی: رفیع؛ بلندمرتبه—

تا زمانی که بخواهی دیگران را به دانایی و بزرگی برسانی و حواست روی آنها باشد و بخواهی آنها را تغییر دهی؛ اتصال با زندگی قطع شده و به ذهن می روی و خوی من ذهنی را می گیری؛ آن گاه خود را بدخو و خالی از انرژی زنده زندگی می کنی.

چشمِ داری تو، به چشمِ خودِ نگر  
منگر از چشمِ سفیهی بی خبر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۲-

اگر با فضاگشایی‌های پی‌درپی چشمِ عدم‌بین دلت باز شده است، فضا را بگشا و با چشمِ عدم‌بین چرا که در این حالت به عقل کل متصل هستی. مبادا با چشمِ حماقت من‌های ذهنی اطرافت که حماقت و مقاومت دارند و از طریق همانیدگی‌ها می‌بینند به جهان و آدم‌ها بنگری.

گوشِ داری تو، به گوشِ خودِ شنو  
گوشِ گولان را چرا باشی گرو؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۳-

تو گوشِ عدم‌داری، با گوشِ خودت بشنو. چرا گوشت را به من‌های ذهنی نادان و احمق سپرده‌ای و به سخنان احمقانه آن‌ها گوش می‌کنی؟ چرا فضاگشایی نمی‌کنی و از قدرت تشخیص و خرد درونی‌ات استفاده نمی‌کنی؟

بی ز تقلیدی، نظر را پیشه کن  
هم برای عقل خود اندیشه کن

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۴—

تقلید را رها کن و با دید زندگی ببین. ذهنت را خاموش کرده و آن را در خدمت اندیشه‌ات قرار بده. اجازه بده  
خردی که تمام کائنات را اداره می‌کند در ذهنت بنویسد.

نه تو اعطیناک گوثر خوانده‌ای؟  
پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲-

مگر تو آیه «به تو گوثر را عطا کردیم» را نخوانده‌ای؟ پس چرا در من ذهنی خشکیده و تشنه لب مانده‌ای و  
برکات زندگی عقل، شادی بی سبب، حس امنیت، هدایت و قدرت به تو نمی‌رسد؟ خداوند فراوانی و بی‌نهایتش را  
به ما عطا کرده است.



یا مگر فرعونى و، کوثر چو نیل  
بر تو خون گشته‌ست و ناخوش، ای علیل

-مولوى، مثنوى، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۳-

یا شاید تو هم مانند فرعون من ذهنی داری که کوثر و بی‌نهایت فراوانی خدا برای تو مانند رود نیل تبدیل به خون گشته و ناخوش شده است؟ این لحظه رودخانه برکت خدا جاری می‌شود، برای کسانی که فضاگشا هستند و مرکزشان عدم است آب‌حیات، شادی بی‌سبب، برکت و آرامش شده و برای کسانی که مرکزشان جسم و همانیدگی است تبدیل به خون می‌شود.

توبه کن، بیزار شو از هر عدو  
کو ندارد آبِ کوثر در کدو

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۴

توبه کن و از انسان‌هایی که آب کوثر در کدو یعنی در مرکزشان ندارند و فضاگشا نیستند دوری کن؛ زیرا آن‌ها ممکن است فضای درون تو را ببندند و تو را منقبض کنند.

هر که را دیدی ز کوثر سرخ‌رو  
او محمدخوست با او گیر خو

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۵-

هر کسی را دیدی که از فراوانی فضای گشوده شده درونش، صورتش سرخ شده، یعنی به خدا زنده شده است او خلق و خوی محمدی دارد. با او دوست و قرین شده و بگذار از طریق ارتعاش خوی او به تو سرایت کند.

هر که را دیدی ز کوثر خشک‌لب  
دشمنش می‌دار همچون مرگ و تب

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۷-

هر کسی را دیدی که از فراوانی مرکز عدم و فضای گشوده‌شده بی‌نصیب و خشک‌لب است او را مانند مرگ و تب دشمن هشیاری حضور خود بدان.

گر چه بابای تو است و مام تو  
کو حقیقت هست خون‌آشام تو

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۸ ; مام: مادر-

اگر چه که آن شخص پدر و مادر تو باشد، زیرا که او در حقیقت خون‌آشام توست. مولانا صراحتاً به اهمیت قرین اشاره دارد و می‌گوید پدر و مادری که من‌ذهنی و مرکز همانیده پر درد دارند همچون خون‌آشام، دشمن و بدبخت‌کننده فرزندان خود هستند.

از خلیل حق پیاموز آن سیر  
که شد او بیزار اول از پدر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۹  
خلیل: ابراهیم خلیل الله؛ سیر: جمع سیره به معنی سنت و روش-

از خلیل الله، حضرت ابراهیم، این شیوه را پیاموز که او نخست از پدر بت پرست خود بیزار شد، زیرا هر کسی که بت‌های ذهنی و همانیدگی‌های مرکزش را می‌پرستد در راه معنوی و زنده شدن به خدا به ما ضرر می‌زند.

هر ولی را نوح و کشتیان شناس  
صحبت این خلق را طوفان شناس

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۵ -

هر ولی و هر انسانی مثل مولانا را شبیه حضرت نوح و کشتیان بدان و در مقابل هم‌نشینی و هم‌صحبتی با من‌های ذهنی را مانند طوفان، زیرا که هر من‌ذهنی طوفان درد را در جهان پخش می‌کند.

کم گریز از شیر و اژدرهای نر  
ز آشنایان و ز خویشان کن حذر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۶ -

ای انسان از شیر و اژدرها فرار نکن، از آشنایان و خویشاوندان خودت بترس و دوری کن، زیرا آن‌ها با مرکز همانیده پر از دردشان نمی‌گذارند به زندگی زنده شوی. این گفته مولانا به این معنی نیست که ما از خانواده و نزدیکان خود جدا شویم بلکه بر این امر تاکید دارد که من‌های ذهنی روی ما اثر می‌گذارند. ما با فضاگشایی از شر و گزند آن‌ها در امان مانده و به آن‌ها نیز از طریق ارتعاش کمک می‌کنیم.

در تلاقی روزگارت می‌برند  
یادهاشان غایبی‌ات می‌چرند

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۷ -

در ملاقات با من‌های ذهنی که انرژی بد، مقاومت و قضاوت و صحبت در مورد همانیدگی‌ها دارند، تو را از این لحظه ابدی دور کرده و به زمان گذشته و آینده و درد و غم می‌کشانند و زندگی‌ات را تلف می‌کنند. حتی بعد از آن که از آن‌ها جدا شوی فکر و خیال و یاد آن‌ها تو را رها نمی‌کند، پس بهتر است از آن‌ها دور باشی.

نرد دل با همدگر می باختند  
از وسوس سینه می پرداختند

–مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۴  
وسوس: جمع وسواس، به معنی اندیشه بد و آن چه در دل می گذرد.–

این دو رفیق هم نشینی و مصاحبتی دوستانه و پر از عشق با هم داشتند و سینه و دلشان را از وسوسه ها و خیالات بیهوده پاک می کردند. انسان های فضاگشا در تبدیل و زنده شدن به خدا می توانند به همدیگر کمک کنند.

هر دو را دل از تلاقی مُتَّسِعِ  
همدگر را قصه‌خوان و مُسْتَمِعِ

–مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۵  
مُتَّسِعِ: گشاد؛ با وسعت  
مُسْتَمِعِ: شنونده؛ گوش‌دهنده–

دل و فضای درون هر دو از ملاقات و دیدار هم باز شده و قصه‌های بیدارکننده برای همدگر می‌گفتند و با جان و دل به صحبت‌های هم گوش می‌کردند.



رازگویان با زبان و بی زبان  
الجماعه رحمه را تاویل دان

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت ۲۶۳۶-

دو انسانی که فضا را گشوده‌اند، وقتی حرف می‌زنند با زبان و بی‌زبان انرژی عشقی ساطع می‌کنند. در چنین رابطه‌ای بدان که جماعت رحمت است. در مقابل می‌توان گفت من‌ذهنی با زبان و بی‌زبان، درد را پخش می‌کند و اگر تعدادی من‌ذهنی دور هم جمع شوند، مرکزشان درد باشد، درد را با هم زیاد می‌کنند.

آن آشر چون جفت آن شاد آمدی  
پنج ساله قصه‌اش یاد آمدی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت ۲۶۳۷  
آشر: خودبین، متکبر، سرمست-

آن من‌ذهنی خودبین و متکبر وقتی با انسانی که فضای درون را باز و مرکزش را عدم کرده است، قرین و هم‌نشین می‌شد، قصه‌های پنج‌ساله‌اش به یادش می‌آمد، یعنی از غم و غصه‌های گذشته‌اش می‌گفت و فضای درون آن شخص را منقبض و بسته می‌کرد.

این چنین شه را ز لشکر زحمت است  
لیک همراه شد، جماعت رحمت است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۷-

برای چنین شاهی، یعنی انسانی که همانیدگی‌ها را شناخته و مرکز را عدم کرده و به خدا زنده شده است، لشکر  
من‌های ذهنی سبب زحمت می‌گردد، اما با آن‌ها همراه شد؛ زیرا جماعت مایه رحمت است.

این چنین مه را ز اختر ننگ‌هاست  
او میان اختران، بهر سخاست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۸-

این چنین ماهی، انسانی مانند مولانا، از ستارگان، انسان‌های فضاگشا، بی‌نیاز است؛ ولی اگر در میان آن  
ستارگان بود به‌خاطر این است که به همراهان خود سخاوت و بزرگواری کند.

امرِ شاورهُم پیمبر را رسید  
گرچه رأی نیست رأیش را ندید

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۰۳  
ندید: همتا، نظیر—

حق تعالی به پیامبر فرمان می‌دهد «در کارها با مسلمانان و اصحاب خود مشورت کن.» گرچه که هیچ رای و نظری نمی‌تواند با رای و نظر پیامبر برابری کند و او نیازی به مشورت با کسی نداشت. زندگی خودش را از طریق انسان‌هایی که فضای درون را باز کرده و به خدا زنده شده‌اند بیان می‌کند.

در ترازو جو رفیق زر شده‌ست  
نی از آنکه جو چو زر، گوهر شده‌ست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۰-

در ترازو برای وزن کردن، «جو» در یک کفه همراه زر، طلای با ارزش و گران‌بها است، اما این همراهی دلیل بر آن نمی‌شود که «جو» ارزشی همانند زر دارد. اگر کسی مانند مولانا به بی‌نهایت خدا زنده شده است، به این معنی نیست که او به اندازه مولانا دانش دارد.

- با تشکر، بهار -



خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس موضوع برنامه ۸۵۳ گنج حضور

از برای آن دل پُر نور و بر  
هست آن سلطانِ دل‌ها منتظر

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸  
بر: نیکی، نیکویی—

خدا، آن سلطان دل‌ها، منتظر دلی است که آکنده از نیکی باشد یعنی عدم شده، فضای درونش باز شده باشد تا بتواند از طریق او برکاتش را به جهان صادر کند.

دیده ما چون بسی علت دروست  
رو فنا کن دید خود در دید دوست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۱؛ علت: بیماری-

به علت اینکه چشم ما دچار بیماری من ذهنی شده است، پس باید این دید ظاهری که بر حسب همانیدگی‌ها می‌بیند را در دید دوست، خدا، فنا و محو کنی یعنی مرکزت را عدم کرده بر حسب چیزهای مرکزت نبینی.

دید ما را دید او نعم العوض  
یابی اندر دید او کل غرض

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۲؛ نعم العوض: بهترین عوض-



اگر دید ما که بر حسب همانیدگی‌ها است را با دید خدا عوض کنیم و به‌جایش دید او را به‌دست آوریم این بهترین معامله است؛ زیرا با دید خدایین همه غرض و مقصودت از آمدن به این جهان را خواهی فهمید.

پس بنه بر جای هر دم را عوض  
تا ز و اسجد واقتر ب یابی غرض

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، دفتر ۱۲۷—

ای انسان این لحظه در حال گذر است، بنابراین به‌جای هر لحظه از عمرت که می‌گذرد از سجده و تسلیم شدن به خدا عوض و جایگزینی برایش بگذار، این لحظه تسلیم شو، فضا را باز کن تا به مقصود اصلی زندگی که همان زنده شدن به خداست بررسی و به او زنده شوی.

سجده آمد کردن خشت لُزب  
موجبِ قریبی که وَاَسْجُدُ وَاَقْتَرِبُ

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹؛ لُزب: چسبنده -

سجده کردن یعنی فضاگشایی کامل در اطراف اتفاق این لحظه همانند کردن این خشت‌های چسبنده همانیدگی‌ها است که سبب قرب و نزدیکی انسان به خدا می‌شود. سجده کن، یعنی تسلیم شده و فضای درون را باز کن و هویت خود را از همانیدگی‌ها بکن و به خدا نزدیک شو.

حُکم حق گسترد بهر ما بساط  
که بگوئید از طریق انبساط

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰—

خداوند برای ما قدرت تمکین و بساط عدم را گسترده و به ما حکم کرده است که هر لحظه با فضاگشایی و از طریق انبساط سخن بگوییم. اگر منبسط شوید یعنی فضاگشایی کنید دیگران نمی‌توانند به درون شما دست یافته به شما لطمه بزنند.

تا دلبر خویش را نبینیم  
جز در تکِ خونِ دل نشینیم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰، بیت اول؛ نشینیم: ننشینیم -

تا ما انسان‌ها دلبر و معشوق خود، خدا، را هشیارانہ با مرکز عدم نبینیم، یعنی فضا را مرتب در برابر اتفاقات نگشاییم و مرکز همانیده خود را حفظ کنیم؛ در جایی غیر از اعماقِ خونِ دل و غم و غصه نخواهیم نشست. یعنی هشیاری مان با غم و غصه عجین بوده و با دردها زندگی خواهیم کرد.

ما به نشویم از نصیحت  
چون گمره عشق آن بهینیم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰، بیت دوم؛ بهین: گزیده‌ترین، بهترین -

حال ما با نصیحت خوب نمی‌شود، زیرا ما در من‌ذهنی از طریق همانیدگی‌ها می‌بینیم و گمراه عشق خدا هستیم. وقتی ما خدا، عدم، یعنی برگزیده‌ترین و بهترین را در مرکز خود قرار نمی‌دهیم؛ در این حالت گمراه‌شده خدا هستیم و کسی را که خدا گمراه کند، حالش خوب نمی‌شود تا راه درست را بیابد و به عشق یعنی به او زنده شود. بنابراین با من‌ذهنی نصیحت، راهنمایی و مشاوره دیگران فایده‌ای نداشته و تاثیر سازنده ندارد.

تا با تو قرین شده‌ست جانم  
هر جا که روم به گُلستانم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶، بیت اول؛ قرین: هم‌نشین، یار-

خداوندا، تا زمانی که جان من با فضاگشایی و تسلیم با تو قرین و یکی شده و من هشیارانہ با تو حس یکی بودن می‌کنم؛ هر جا می‌روم در بهشت، در گلستان هستم یعنی دیگر حال من به زمان، مکان، آدم‌ها و وضعیت‌ها بستگی نداشته و فضای درونم گشوده شده‌است و انعکاس آن در روابط و ساختارهای بیرونی زندگی‌ام زیبا و نیک بوده و شادی زندگی به فکر و عملم می‌ریزد.

تا صورت تو قرین دل شد  
بر خاک نیم، بر آسمانم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶، بیت دوم -

خداوندا، از زمانی که دل من با فضاگشایی‌های پی‌درپی قرین تو، از جنس بی‌فرمی و عدم شد، دیگر دید من  
بر حسب همانیدگی‌ها نیست، هشیاری جسمی نداشته و در روی زمین همانیدگی‌ها نیستم بلکه در آسمان یکتایی  
با تو یکی هستم.

حق ذات پاک الله الصمد  
که بود به مار بد از یار بد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۴ -

به حق ذات پاک خداوند بی‌نیاز که مار بد از دوست بد، من‌ذهنی که در مرکزش همانیدگی و درد دارد، بهتر است.

مار بد جانی ستاند از سلیم  
یار بد آرد سوی نار مقیم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۵؛ سلیم: مارگزیده-

مار بد، جان مارگزیده را می ستاند اما دوست بد که من ذهنی دارد و مرکزش پر از درد است با ارتعاشات منفی خود انسان را تحریک کرده به ذهن می کشاند و در جهنم من ذهنی مستقر می کند. ما باید در برابر اعضای خانواده که من ذهنی دارند و رابطه ما با آنها اجتناب ناپذیر است، فضاگشایی کنیم.

از قرین بی قول و گفت و گوی او  
خو بدزد دل نهان از خوی او

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ۲۶۳۶؛ قرین: هم نشین-

دل آدمی بدون هیچ گفت و گویی به طور پنهانی، خو و سیرت هم نشین و یاری را که با آن قرین شده است، می دزدد. وقتی مرکز انسان عدم می شود خوی خدا را گرفته و از جنس او می شود.



جز خضوع و بندگی و، اضطرار  
اندرین حضرت ندارد اعتبار

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳  
اضطرار: ناچاری؛ ناگزیری-

در درگاه خداوند جز این که تسلیم شویم، مرکزمان را عدم کرده و خضوع داشته باشیم و اقرار کنیم که جز آنچه خدا به ما می آموزد چیزی نمی دانیم و چاره‌های جز پناه بردن به خدا نداریم، هیچ چیز دیگری ارزش و اعتبار ندارد.

من نمی گویم مرا هدیه دهید  
بلکه گفتم لایق هدیه شوید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۷۴-

ای انسان‌ها، من به شما نمی گویم به من هدیه دهید بلکه گفتم لایق هدیه گرفتن یعنی برخورداری از گرم و یاری من که به صورت شادی بی سبب و قدرت آفرینندگی است، شوید که با باز کردن فضای درون و مقاومت و قضاوت صفر این کار صورت می پذیرد.

هر که خواهد همنشینی خدا  
تا نشیند در حضورِ اولیا

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۳-

هر کسی می خواهد قرین و همنشین خدا باشد یعنی هشیارانہ با خدا یکی شود؛ در این صورت باید با انسان‌هایی که فضای درون را کاملاً باز کرده و به حضور زنده شده‌اند هم صحبتی کند.

از حضورِ اولیا گر بسکلی  
تو هلاکی زان که جزو بی کُلی

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۴؛ بسکلی: جدا شوی، بریده شوی، از مصدر سکلیدن-

اگر از حضور انسان‌های زنده شده به خدا جدا شوی و یا اگر مرکز عدم را برداری، دید من ذهنی جایگزین شده و تو را هلاک خواهد کرد. نباید لحظه‌ای از عارفانی مثل مولانا که حضور را به ما القا می کنند جدا شویم.

هر که را دیو از کریمان وا برد  
بی کسش یابد، سرش را او خورد

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۵-

هر کسی را که دیو من‌ذهنی از بخشندگان یعنی انسان‌های زنده شده به خدا مثل مولانا دور سازد، او را تنها گیر آورده و سرش را می‌خورد یعنی هشیاری را در ذهن به تله انداخته و تبدیل به درد و مسئله می‌کند.

یک بدست از جمع رفتن یک زمان  
مکر شیطان باشد، این نیکو بدان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶؛ بدست: وجب-

این را نیک بدان، که حتی به‌اندازه یک وجب هم نباید از جمع انسان‌های معنوی که به حضور زنده‌اند، دور شوی که این نیرنگ و مکر من‌ذهنی است.

ترس و نومیدیت دان آوازِ غول  
می‌گشدد گوشِ تو تا قعرِ سُفول

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۷؛ سُفول: پستی-

ترس و ناامیدی، صدای خدا و مرکز عدم نیست؛ بلکه آواز من‌ذهنی و از مرکز همانیده است که گوش تو را می‌گیرد و تا قعر جهنم به پست‌ترین جا می‌کشاند؛ به عبارتی هیچ موجودی در جهان وجود ندارد که مانند انسان در من‌ذهنی تا این اندازه پست شود.

هر ندایی که تو را بالا کشید  
آن ندا می‌دان که از بالا رسید

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۸-

هر ندایی که تو را بالا می‌کشد و تو را از روی من‌ذهنی و همانیدگی‌ها بلند می‌کند سبب می‌شود که شادی  
بی‌سبب آمده و عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت تو واقعی شود، بدان که آن ندا از طرف زندگی، یا شخصی  
رسیده که مرکزش را عدم کرده است.

هر ندایی که تو را حرص آورد  
بانگ گرگی دان که او مردم درد

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۹-

هر ندایی که تو را دچار حرص و زیاده‌خواهی می‌کند که جذب چیزهای جهان شده و به سمت آن‌ها کشیده شوی  
و در مرکزت بگذاری، آن ندای گرگ من‌ذهنی‌ست که آدم‌خوار است و هشیاری تو را می‌بلعد.

چون بسی ابلیس آدم‌رویی هست  
پس به هر دستی نشاید داد دست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۶-

چون انسان‌های زیادی هستند که من‌ذهنی و مرکز همانیده دارند ظاهرشان به صورت انسان ولی مرکزشان ابلیس است؛ پس خودتان را محافظت کنید، روا نیست که به هر دستی، دست دوستی دهید و با آنها همنشین شوید.

قبله جان را چو پنهان کرده‌اند  
هر کسی رو جانبی آورده‌اند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۲۸-

از آن رو که قبله جان یعنی عدم را در زیر همانیدگی‌های خود پنهان کرده و آن را گم کردند، بنابراین هرکسی رو به جانبی نهاده و چیزی که در مرکزش قرار دارد را قبله دانسته و آن را می‌پرستد. در حالی که باید قبله حقیقی را با باز کردن فضای درون برای خود پیدا کرد.



در زمانه صاحب دومی بود؟  
همچو ما احمق که صید خود کند؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷-


آیا در روزگار، در کل کائنات، صیادی به حماقت ما پیدا می‌شود که برای خود تله من‌ذهنی را گذاشته و با همانیده شدن با چیزها هشیاری خودش را شکار کند؟

- با تشکر، سمیه -



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)